

قتل عام هزاره ها بوسیله امیر عبدالرحمان



بنیانگذار ساختار سیاسی شورونیزم دولتی قبیله افغان

جنبش آزادیخواهی هزاره جات (1891-1893 م)

دکتر بصیر کامجو

مردم هزاره که آمیزه از نژاد مغول و تاجیکان محلی کوهستان بامیان و غور می باشند و یکی از ملیت های پر افتخار سرزمین خراسان بزرگ محسوب می شوند.

از دید موقعیت اقتصادی و نظام اجتماعی شان ، از صد ها سال بدینسو مکان مشخص داشته و خانه بدوش نبوده اند بلکه قایم بر زمین می باشند .
بعد از سرکوب نمودن قیام آزادی بخش مردم ترکستان ، امیر عبدالرحمان افغان که از قبل شمشیر اراده بدنیتش را از غلاف وجدان آلوده بنفس بروی مردم آزاد اندیش کشور کشیده بود ، با سیاست شورونیزم مستبدانه و ضد ملی خویش با قدرت تمام جنبش آزادی خواهی مردم با غیرت هزاره را نیز سرکوب نمود .

همانگونه که در آموزه های قبلی مان تذکریافت ، تقریباً 62 در صد جامعه هزاره به دست این امیر افغان خونخوار و سفاک قتل عام گردید .
بدون شک هزاره جات را با تمام منابع اقتصادی ، انسانی و فرهنگی آن نابود و تاراج کرد و بیشترین ساحات و زمینهای های حاصل خیز آن مردم که جمعیت بزرگی از تاجیکان بامیان و هزاره ها بودند بوسیله لشکریان امیر عبدالرحمان افغان به خاک و خون کشانیده و تصاحب و غصب و غارت گردید .

دردا که! تحقق برنامه سیاست شوونیستی غارت گرایانه ای قبیله سالهای پار زیر نام جابجائی کوچیان در سرزمین هزاره ها (بهسود و دایمیرداد) بصورت خشن آن در پشتیبانی مستقیم حاکمیت تلون صفت حامد کرزی افغان نیز تحقق حاصل نمود.

جنبش آزادیخواهی هزاره جات علیه حاکمیت ضد ملی امیر عبدالرحمان افغان " بر هبری رؤسای قومیشان دره به دره قریه به قریه با قوای دولتی جنگیدند. ... در حالیکه هزاره ها دست شان جز به افراد اردو به کسی نمی رسید ، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی بیداد میکردند .

اینها علاوه بر قتل و شکنجه مردان لشکری و غیر لشکری ، بر زنان و کودکان هم ابقا نمی نمودند و ناموس زنان و دختران را با کمال بیباکی مورد تجاوز قرار می دادند ، در هر منطقه که لشکریان دولت داخل می شد ، پس از کشتار مردان ، پسران و دختران و حتا زنان جوان را اسیر می ساختند و بعنوان غلام و کنیز در شهر ها به فروش می رسانیدند.

در پایان جنگ امیر پنجاه دختر زیبا را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگ ها را بطور غلام بچه جزء عمه در بار ساخت.

" (12)

امیر عبدالرحمان افغان از سرزدن ، قتل و قتال شکنجه و آزار جانی و مالی مردم هزاره بسنده نکرد و به نحو خیلی زیرکانه و مزورانه ، زمینه های تحدید روحی و روانی یعنی برده سازی مردم سر بلند و با غرور هزاره را مساعد ساخت. و این هدف را از طریق ایجاد شرایط رقت بار فقر اجباری بالای مردم و مزدوری خانه گی به اجراء گذاشت. و بدین مناسبت با سوء نیت ولی آگاهانه فرمانی از طرف امیر مبنی بر اینکه :

" اگر مردم هزار بخوانند زن و دختر و پسر خود را بفروشد به سجل و مهر قاضی و حاکم ، هر قدر که (کارکنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده ، ده یک بهای آن را محصول بدولت بدهند. " (13)

قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای 1892 تا جون 1894 میلادی در حدود (9 هزار) نفر هزاره بطور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شری (خریدن و فروش) قرار گرفتند . (14)

بقول حاج کاظم یزدانی مؤلف " صحنه های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان " با استناد از بحرالنفوس (عین الوقایع) علاوه بر ارقام فوق الذکر مطبوعات انگلیسی ، درمورد فروش هزاره ها چنین می خوانیم :

مقارن با این احوال ملا سعید خان قاضی و ملا محمد مفتی و ملا عبدالسلام محرر محکمه شرعی به امیر عبدالرحمان نوشتند :

" هزاران زن و دختر و پسر هزاره در داخل و خارج مملکت به فروش رفته اند و اکنون بقیه شان مطیع گردیده اند . و چون طبق عقاید اهل سنت این طایفه مسلمان پنداشته می شوند خرید و فروش آنها در شرع شریف جایز نیست . امیر عبدالرحمان در جواب نوشت: شما از باطن این قوم چه خبر دارید ، هیچگاه عقیده شان درست نمی شود. "

با استناد سندیکه از طریق قاضی محکمه قندهار به مرکز اطلاع داده شده بود تذکر گرفته که : " به تعداد (46666 نفر) چهل و شش هزار و ششصد و شصت و شش زن و دختر و پسر هزاره به فروش رسیدند و پولهای آن را غرض تقویه دستگاه حاکمیت به خزانه دولت تحویل میگردد. " (15)

در جای دیگر آقای یزدانی از قول سراج التواریخ اینگونه مینویسد:
" در این زمان ملا خواجه محمد قاضی محکمه شرعیه ارزگان 1940 روپیه و یک قرآن از محصول قیمت 1293 تن از زنان و دختران و پسران هزاره ارزگان که در محکمه آنجا فروخته شده بودند ، را ارسال به کابل نمود و تحویل خزانه دولت شد .
" (16)

با کوچانیدن جبری مردم هزاره از مناطق زیست شان ارزگان و جاغوری به مشهد در ایران و کویته در بلوچستان ، امیر عبدالرحمان مُلک و زمین و دارایی آنها را غصب نمود و با استفاده از سیاست تبار منشی تک محوری طبق فرمان علیحده " دوازده هزار خانوار درانی و چهار هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین های را که قبلاً مُلک هزاره ها بود به آنها بخشید. " (17) .

امیر بدون ار جگذاری به خواست ملت و ارمان مقدس مدافعان راه حق و آزادی با کجروی های خُلقی خویش بوسیله وحشت و خون هرگونه صدای استقلال خواهی و خود فرمانی ملی و قیام های سیاسی و اقتصادی ابراز وجود را در گلو مردم آزاده ما قهراً خفه نمود .

و تهداب دولت خود را بر بنیاد درک استحکام حاکمیت مرکزی قبیله سالار با اسلوب ناپاک - توهین ، تحقیر ، دشنام ، فحش ، تخویف و جاسوسی و زندان ، شکنجه و اعدام اساس گذاشت.

باتأسف این سیاست از هم دررفته غیر انسانی امروز بوسیله رهبران قبیله حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی با افتخار ددمنشانه علیه مردم بومی و آزاد اندیش و صلح خواه این سرزمین و حشیانیه پیشبرده می شود.

بقول **میرزا گل محمد خان وردکی دفتری نظام قندهار** راجع به شیوه های غیر انسانی و غیر اخلاقی امیر عبدالرحمان سفاک افغان و وضع رقت بار زندان های امیر در سوانح خطی شخصی خود نوشته میکند که :

" ... بابه برق شاطر باشی و شاطر های زیر دست او همه چرسی بودند. امیر عبدالرحمان بعضی محبوسین را تحویل آنها میکرد که قین و فانه و تیل داغ کرده اقرار بگیرند . اینها صد نفر محبوس را در یک اطاق می انداختند که یکی از آنجمله خود من بودم ، زیرا من بخواش احمد جان نام فقط عریضه از طرف او بحضور امیر راجع به رهائی پدرش سید محمد از حبس تسوید کرده بودم . و هر دو محبوس شدیم .

بعد از چند روزی با یکعده محبوسین دیگر بدربار برده شدیم . زنجیر و زولانه من چند سیر کابل وزن داشت . زمستان بود محبوسین استاده ماندند تا هنگام شب امیر وقت یافت و همه پیش شدیم .

اول فقره دزدی های کوه دامنی خوانده شد . امیر بدون سوال و جواب دیگر امر کرد که : دو نفر غرغره ، دستان چهار نفر و گوش های سه نفر قطع و چشمان دو نفر کشیده شود ، سه نفر دیگر را اشکم بدرند و روی اشتری در بازار ها تشهیر نمایند .

باز فقره دزدان دکان محمد کاظم بزاز خوانده شد . امیر امر نمود که : جلال الدین مامور و ناصر ملازم کوتوالی بدار زده شوند ، چشمان صاحبزاده های « پایان چوک » که مال مسروقه از خانه شان برآمده نشتر زده و چونه پر شوند ، سید محمد مامور کوتوالی کشته و پسرش احمد جان رها گردد ، و مرزا گل محمد نویسنده عریضه احمد جان دو هزار روپیه خون خود را بخرد والا کشته شود . (18) "

طبق اسناد تاریخی دست داشته " سال 1318 ق . به خاطر زندانهای پر ازدحام و وجود لاشه های زیاد در داخل آنها ، عفونت و مرض وباء در آنجا پیدا شد و از آنجا به کابل و کوهستان و سایر نقاط سرایت کرد و باعث اتلاف (هلاک کردن) نفوس بسیار گردید .

" در سال 1319 ق. عدد محبوسین مرد در زندانهای کابل 12 هزار و محبوسین زن به 8000 نفر بالغ گردید " (19)

به اساس خاطرات قلمی محمد رحیم نوه ء امیر عبدالرحمان ، این امیر به اصطلاح مورخان طرفدار قبیله سالاری و تمرکزهای خونین طی دوران استبداد استعماری 18 بار شخصاً جنبشهای [آزادیخواهی ملی] دهقانی را با کله منارها سرکوب کرده است (20)

سر انجام امیر عبد الرحمان بعد از فرونشاندن اغراض و امیال غرنزی ذاتی و فطری خود (ایجاد حاکمیت ستمگستر قبیله) ، که در چهره قتل و قتل مردم بیگناه کشور ما بنمایش گذاشته شد . در تابستان سال 1901 میلادی در کابل بیمار و زمین گیر شد . بقول یکی از اطبای محرم و معتمد امیر به اسم « مرزا محمد ابراهیم خان » مرد مورخ و ادیب بود که معالجه و ادویه امیر تحت نظر او قرار داشت ، علت و وقوع مرگ امیر را چنین حکایت مینماید :

" هنگام بیماری آخرین امیر در باغ بالا کابل ، مرزا محمد ابراهیم از اطاق امیر بغرض کاری خارج عمارت رفت و برگشت . در طی همین مدت بود که به امیر جامی از دوا نوشانده شده بود . مرزا در عودت جام خالی را در دست پیش خدمتی دید ، بگرفت و ببوئید و پرسید که چیست ؟ پیش خدمت جواب داد جام دوائی است که سردار صاحب کلان (سردار حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمان خان) به امیر صاحب داد . در همین لحظه سردار از اطاق امیر خارج شد و سیلی سختی بروی « مرزا » کشید و گفت امیر صاحب خواب است و تو بلند حرف میزنی . آنگاه پیش خدمت را با جام مرخص کرد و خود به اطاق امیر برگشت . فردای آن روز امیر عبدالرحمان از دنیا گذشته بود . "

... مرزا محمد ابراهیم خان در 18 سال حاکمیت امیر حبیب الله خان خانه نشین بود ، و با مهر خاموشی بر زبان راز وقوع مرگ امیر عبدالرحمان را حفظ کرد . بعد از کشته شدن امیر حبیب الله خان مرزا مجدداً طرف نوازش شاه امان الله خان قرار گرفت و آنگاه قضیه (زهر دادن) امیر را با دوستان نزدیک خود در میان نهاد . (21)

امیر حبیب الله خان بعد از کشتن پدر با وجدان آلوده و ضمیر سیاه خود بی شرمانه در چوکی قدرت نفسانی و شهوانی تکیه زد . و در 18 سال فرمانروائی اش در کشور فقیر و ماتم دیده ، مانند پدر جابر خود در تحکیم قدرت حاکمه کوشید . او با اعمال فرامین و دساتیر قرون وسطائی حقوق و آزادی و وارستگی های زن و مرد وطن را عمداً غضب نمود . و قدرت مرکزی حاکمیت قبیله را تقویت بخشید .

بدین منظور امیر حبیب الله در راه حفظ قدرت مطلقه خویش از هر اسلوب اخلاقی و غیر اخلاقی کار گرفت. با وضع کردن قوانین ضد انسانی و غیر واقعی عایدات بر مالیات خویش ، شیرازه مادی و معنوی مردم رانابود و کمردهقانان کم زمین و بی زمین را خم نمود.

فرار نمودن ششصد خانوار هزاره در سال 1914 بجانب ایران ، املاک اجباری معامله گرایانه « اراضی سرسبز مردم جمشیدی » در هرات ، قیام سالهای (1912 - 1913 میلادی) ولایات پکتیا اهالی منگل (مقبل ، طوطاخیل ، جاجی میدان چمکنی) ، احمد زائی که منجر به کشته شدن 400 قیام کننده انجامید و صدای آزادی خواهی این قیام توسط جنرال نادر خان در گلو مردم گردیز قهراً خفه گردید.

قیام مردم قندهار در سال (1912 میلادی) علیه حاکمیت حبیب الله و کردار های ضد انسانی و ضد اخلاقی والی قندهار سردار محمد عثمان خان ، وده ها جنبش های خود روی مردمی علیه سیاست جابرانه دولت صورت گرفته است.

در حالیکه مردم از دست فقر و گرسنگی ، در ببری و احتیاجی و امراض مختلفه اجتماعی فریاد می زدند ، برعکس وضع حیاتی مردم؟ حاکمیت قبیله سالار برای همتهاران خود از خون و پوست و گوشت مردم بهترین زندگی مرفه و آرامی بوجود آورده بودند .

" ... شهزاده ها در ولایات به خریداری جبری اشیاء می پرداختند عضدالدوله سالانه پنجهزار روپیه را روغن جبری از هزاره جات می گرفت ، شهزاده ها همه یک مقدار اسعار کلداری سهمیه داشتند که عوض معاش از خزانه گرفته و از هند سامان میخریدند . مثلاً سهمیه عضد الدوله « نه هزار کلدان » بود . همچنین اسلحه از میکزین ارگ و سایر اشیاء را از تحویل خانه دولت میخریدند و یا رایگان می گرفتند ، در حالیکه هریک معاش گزافی از خزانه ملت بقرار ذیل میبردند :

- معاش سالانه نایب السلطنه 360000 روپیه ،
- معاش علیا حضرت (ملکه) 200000 روپیه ،
- معاش معین السلطنه 200000 روپیه ،
- معاش ملکه مادر 100000 روپیه ،
- معاش عین الدوله 120000 روپیه ،
- معاش عضد الدوله 115000 روپیه ،
- معاش سردار محمد کبیر خان 80000 روپیه ،
- معاش سردار مدافع (امین الله خان) 60000 روپیه ،
- معاش سردار صنایع (محمد عمر خان) 55000 روپیه ... " (22) ولا غیر .

این است مرتبه توجه و علاقه قلبی حاکمان قدرت به هم خونان و هم تباران و عشایر و قبایل خود .

و در مقابل به نسبت عدم توجه و بی میلی حاکمیت قبیله منش حبیب الله خان به حیات سایر ساکنین این کشور :

" ... چنانیکه در استیلای بیماری کالرای سال 1915 میلادی تنها در شهر کابل در مدت 41 روز 1422 نفر مصاب و 883 نفر (مردم عادی) بمرد ، این « وبا » سه ماه طول کشید . همچنین در «انفلوآنزا - نوعی سرماخوردگی شدید و ساری » 1918 تعداد بیشمار انسان در میهن تلف گردید . در قریه ده خداداد کابل که سه صد نفر نفوس داشت ، 250 نفر آن بمرد ، در پغمان در چهار روز 1500 نفر تلف شد. البته در لغمان ، کنر ، لوگر

، پکتیا و سایر ولایات کشور تلفات نسبی بیشتر بود . ولی چون مثل کابل احصائیه گیری
نمیشد تعداد تلفات مجهول ماند . " (23)

به باورمان و بسیار از کارشناسان مسایل سیاسی و اجتماعی افغانستان اغلب کینه ها
نفاقها و کشتار های دهه اخیر مردم غیور ما از طرف حاکمان پشتون ، ریشه ملول آن
از چشمه زهر آگین و ناصاف تبار گرای امیر عبد الرحمان خان افغان آب میخورد.
امیر دیوارهای سیاست خود گردان قوم برتر را با استخوان و خون اقوام تکامل پسند و
میهن دوست بلند نمود .
وبا تیغ تیزکینه و نفرت جسم صحت مند کشور را زخمی ساخت . و فضای همبستگی ،
همجوشی و همگرایی ملی رابه نفاق و بدبینی و انشقاق لایه های اجتماعی تبدیل کرد .

منبع تمام مؤلفه های زیر ساخت خصومت های قومی و قتل عام هزاره ها ، ازبکها و
تاجیکها پس از سالهای 1997 در شمال کشور توسط طالبان ، قتل رهبران تاجیک و کشتن
155 هزار شهروند بومی کشور و معتاد ساختن شعوری یک میلیون تاجیک در کابل
و ولایات در لباس تدلیس و مصلحت بوسیله حامد کرزی ، اکنون قتل عام آشکار تاجیکان
و هزاره ها و ازبیک ها بوسیله اشرف غنی احمد زی ، همه در ماهیت سیاست های
امیر عبدالرحمان افغان و خاندان آل یحیا افغان نهفته میباشند .
این یک حقیقت تاریخی و انسانی است که زندگی صلح آمیز و مملو از سعادت و
خوشبختی انسان ، صرف در باورمندی به اندیشه های انسانی مروت و مدارا با دوست
و مخالف و رعایت چندگانگی سیاسی و کثرت گرایی اندیشه امکان پذیر است . و این اسلوب
میتواند زیرمایه های همزیستی مسالمت آمیز و همبستگی ملی و آزادی را در کشور نهادینه
سازد .

اصرار به تعصب ، تک صدائی و سوء خُلق (جهل گرائی) ، جز پیامد بقاء وجود
اهریمنی و تکرار حاکمیت قبیله خونخوار و حیوان صفت و انشقاق ملی و جنگ و ناامنی
، چیز دیگر نخواهد بود .

منابع و مأخذ

- 12 - افغانستان سالهای (1880 - 1896 م.) ، مؤلف : حسن کاکر ، چاپ کابل : 1971 م. ، ص 72 . ویا افغانستان در
پنج قرن اخیر ، مؤلف : محمد صدیق فرهنگ ، ص 402
- 13 - همان کتاب ، ص 403 .
- 14 - افغانستان سالهای (1880 - 1896 م.) ، مؤلف : حسن کاکر ، چاپ کابل : 1971 م. ، ص 174 .

- 15 - رجوع شود به کتاب : « صحنه های خونینی از : تاریخ تشیع در افغانستان از سال 1250 تا 1320 ق. » ، مولف : حسین علی یزدانی (حاج کاظم) .
- 16 - رجوع شود به کتاب : سراج التواریخ ص 1132 . و کتاب : « صحنه های خونینی از : تاریخ تشیع در افغانستان از سال 1250 تا 1320 ق. » ، مولف : حسین علی یزدانی (حاج کاظم) ص 337 .
- 17 - سراج التواریخ ،نویسنده میرزا فیض محمد کاتب ، ج 3 ، ص 779 .
- 18 - نسخه خطی سوانح میرزاگل محمد خان متعلق کتابخانه خواهر زاده اش آقای میرزا سید داود خان در کابل - غلام محمد غبار ص 653 و 654 .
- 19 - کتاب « صحنه های خونینی از : تاریخ تشیع در افغانستان از سال 1250 تا 1320 ق. » ، مولف حسین علی یزدانی (حاج کاظم) ص 343 .
- 20 - خاطرات سردار محمد رحیم برگهای از تاریخ ترجمه سخی غیرت چاپ پشاور و مقاله اکادمیسین دستگیر پنجشیر ی درباره این کتاب نشر کرده تارنمای آریایی 28 فبروری 2006م
- 21 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، ص 699 .
- 22 - همانجا ، ص 709 .
- 23 - همانجا ص 705